

ازدواج اجباری دختران از منظر فقه مذاهب اسلامی و حقوق افغانستان

دکتر محمود ویسی*
بصیره اسدی**

چکیده

ازدواج اجباری یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی در افغانستان است که پیامدهای ناگواری در جامعه دارد. یکی از ریشه‌های این مشکل، آگاه نبودن مردم از موضع فقه اسلامی و حقوق مندرج در قوانین نسبت به آن است. در این تحقیق ابتدا مفهوم ازدواج اجباری روشن شده و سپس دیدگاه‌های فقیهان و نیز موضع قوانین موجود در کشور نسبت به آن استخراج و به صورت تطبیقی مقایسه شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که آن چه به عنوان ازدواج اجباری در عرف عموم شناخته می‌شود و رواج دارد با تمام اقسام آن، هم از نظر مذاهب پنج گانه فقه اسلامی و هم از نظر قوانین موضوعه جاری، امری خلاف شرع و خلاف قانون به شمار می‌رود و در ازدواج، اگر رضایت دختر به صورت مستقل کافی نباشد حد اقل، شرط صحت نکاح می‌باشد. واژگان کلیدی: اجبار، اکراه، ازدواج، ازدواج اجباری، فقه مذاهب اسلامی، حقوق افغانستان.

مقدمه

ازدواج اجباری به عنوان معضلی جهانی در حوزه خانواده تلقی می‌شود که به امنیت جسمی، روحی، اجتماعی و فرهنگی آسیب‌های جدی وارد می‌سازد و یکی از مهم‌ترین حقوقی است که دختران در افغانستان از آن محروم است. دختران معمولاً توسط پدران شان به زور به نکاح مردی در آورده می‌شوند که هیچ تناسبی با او ندارند. بسیاری اوقات یک دختر ۱۰ ساله به نکاح مردی ۶۰ ساله در آورده می‌شود. عنصر رضایت و توافق طرفین در ازدواج، از عوامل استحکام نهاد خانواده و پایداری نکاح است، لیکن از گذشته تا امروز ازدواج‌های اجباری و ناخواسته به وقوع پیوسته که در این نوع وصلت‌ها معمولاً عمده خسارات مادی و معنوی متوجه دختران بوده است. این در حالی است که در تمام ادیان الهی، حق آزادی فرد در همسرگزینی مشروع و حق انتخاب شدن در فرایند ازدواج جزء حق مسلم دختران شمرده شده است، اما در طول اعصار و در ملل مختلف گاهی این حق نادیده گرفته شده که تبعاتی فردی، خانوادگی و اجتماعی را در پی داشته است. به خصوص در کشور افغانستان این پدیده دامنه وسیعی یافته است. این گونه اعمال خشن دستاویزی برای غرب شده که بگویند اسلام دین زور و خشونت است. در حالی که دین اسلام از این تهمت‌های ناروا مبرا است و فقهای مسلمان ازدواج اجباری زنان را منع کرده‌اند و نکاح اجباری را باطل می‌دانند. قانون مدنی و قانون احوال شخصیه نیز ازدواج اجباری را منع کرده است و قانون جزا و قانون منع خشونت علیه زنان افغانستان آن را جرم انگاشته است.

مبحث اول: مفهوم شناسی

۱) ازدواج در لغت به معنی جفت گرفتن، زن کردن (مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۲۶) زنا شویی کردن، شوهر کردن، (آموزگار، ۱۳۷۴-۱۳۷۵، ج ۱، ص ۸۲) با یگدیگر جفت و قرین شدن و مزاجه است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۹۷۹) و در اصطلاح شریعت اسلامی پیمان و معاهده‌ای شرعی است میان مرد و زن که شرعاً زن به موجب آن برای مرد حلال می‌گردد، و هدف از آن عفت و پاک دامنی طرفین و پدید آمدن نسل و فرزندان و ایجاد خانواده بر مبنای زیربنایی است که برای زوجین آرامش و اطمینان خاطر و محبت و مهربانی را تضمین می‌نماید. «زلمی، ۱۳۹۵، ص ۳۱» مطابق ماده ۶۰ قانون مدنی افغانستان: «ازدواج عقدی است که معاشرت زن و مرد را به مقصد تشکیل فامیل مشروع گردانیده حقوق و واجبات طرفین را به وجود می‌آورد.»

۲) اجبار در لغت به معنای جبر و زور کردن، به زور و ستم کسی را به کاری و داشتن.

(ابن منظور، ج ۴، ص ۱۱۳؛ واسطی زبیدی، ۱۴۱۴ هـ، ج ۱۰، ص ۲۵۱) و عبارت از فشار و تأثیر شدید نیروی قاهره بر روح یا جسم انسان است، به نحوی که قدرت اراده را کاملاً زایل سازد. (مفید، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۴۶) در اصطلاح اجبار به معنی واداشتن کسی است بر این که به کاری مجبور شود و یا به ستم بر کاری واداشتن آمده است، بی آن که شخص مجبور از خود کوچک ترین قصد و اختیاری داشته باشد. (مزیدی شرف آبادی، ۱۳۹۳، ص ۶۷)

۳) ازدواج اجباری، پیوند زنا شویی رسمی است که در این پیوند، رضایت و اراده آزاد زوجین یا یکی از آن‌ها نادیده انگاشته می‌شود و برای برقراری این پیوند، از انواع فشارهای جسمی و روانی استفاده می‌گردد. (ضمیری، ۱۳۸۲، ص ۲)

۴) دختر در لغت دُخت مخفف دختر، فرزند مادینه انسان، دوشیزه، زن باکره، (شمیم، ۱۳۷۹، ص ۴۵۳؛ عمید، ۱۳۷۱، ص ۵۸۹) الإبنه، مؤنث الإبن، انسان ماده کوچک مقابل پسر، بهتر و زیباتر هم گفته‌اند. (انیس ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۴۹؛ آموزگار، ص ۳۸۵؛ داعی الاسلام، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۲۶) انسان ماده ای که هنوز ازدواج نکرده است. (صدری افشار، ۱۳۷۷، ص ۳۵۳) در اصطلاح زنی است که نسب او به تو منتهی شود از طریق ولادت، به واسطه یا وسائط. این تعریف شامل دختر و دختر دختر و دختر پسر هر قدر پائین رود، می‌شود. «جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۸۸۳» ماده ۳ بند ۱ قانون منع خشونت علیه زنان افغانستان، زن را چنین تعریف نموده است «زن عبارت از اناث بالغ و نابالغ است.» واژه زن در این ماده عام است هم دختر باکره رشیده، صغیره و هم زن بیوه را شامل می‌شود.

مبحث دوم: انواع ازدواج اجباری

با در نظر داشت آیات قرآن کریم، توجه به اسباب نزول شماری از آیات و با نگاهی گذرا به اسناد و مدارک برجای مانده از پیشینیان، نشان از وجود انواع ازدواج درگذشته تاریخ دارد. در ذیل به انواع ازدواج‌هایی که در قبایل و اقوام گوناگون رواج داشته و امروزه نیز در افغانستان و بعضی از مناطق جهان هنوز مرسوم است، می‌پردازیم برخی از این نوع ازدواج عبارتند از:

۱: ازدواج بدلی، تعویضی

ازدواج بدلی به ازدواجی گفته می‌شود که دو خانواده به جای شیربها به همدیگر دختر می‌دهند. بعضاً خانواده‌هایی که بضاعت مالی برای پرداخت شیربها ندارند با خانواده دیگر توافق می‌کنند که دختران خود را معاوضه کنند. در این صورت، غالباً رضایت دختران و پسران زیاد مطرح نیست و

این خانواده‌ها هستند که به جای عروس‌ها و دامادها تصمیم می‌گیرند. این نوع ازدواج‌ها هم با مشکلاتی مواجه هستند که در بلوچستان و کشمیر نشانه‌هایی از وجود این نوع ازدواج هنوز هم وجود دارد. (دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی، ۱۳۹۱، ص ۴۶۵) نوعی ازدواج متداول در میان اعراب جاهلی نیز دیده شده است که بیانگر تسلط کامل مرد بر زن بوده و زن چاره‌ای جز تسلیم شدن نداشت و به آن نکاح البدل می‌گفتند که شوهران در موقع برخورد با همدیگر، اگر از زن خوشش می‌آمد، به او پیشنهاد می‌داد تا در صورت موافقت، زنان شان را برای مدت معین با هم معاوضه کنند. «پیام، ۱۳۸۱، ص ۳»

۲: بد دادن

ماده سوم بند ۴ قانون منع خشونت علیه زن، بد دادن را تعریف کرده است. «به شوهر دادن زن است که در بدل دیت یا صلح به ارتباط قتل، تجاوز جنسی یا سایر احوال به پیروی از رسوم، عرف و عادات ناپسند صورت می‌گیرد.» در این سنت، زنان و دختران بدون این‌که هیچ‌گونه اراده و اختیاری از خود داشته باشند، بدون مشورت و با وجه المصلحه حوادث و نزاع‌های بوجود آمده میان دو قبیله و یا دو خانواده صورت می‌گیرد. از آن جایی که در جوامع قبایلی نزاع‌ها و دعوای زیاد است و نوعاً این‌گونه منازعات به قتل و کشتن یک طرف منجر می‌گردد، براساس سنت پشتونوالی، بزرگان قبایل میان طرف‌های درگیر مصالحه می‌کنند. حکم مصالحه از قبل روشن است. اولیای دم در ازای گرفتن دختری و یا زنی، از خون مقتول می‌گذرد و با افتخار آن زن و دختر را بدون این‌که رضایتش مطرح باشد و شرط کفو بودن هم رعایت گردد، به خانه آورده به یکی از بستگانش عقد می‌کند. خانواده مقتول با آوردن زنی از خانواده قاتل به عنوان «بد» به نوعی تشریف قلبی می‌رسند و خانواده قاتل با دادن زن این نوع سرافکنندگی را می‌پذیرد. زن بد داده شده نوعاً در خانه‌ای که به اجبار برده شده، مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرد، زیرا از یک سو خانواده مقتول عقده‌هایش را سر این زن بدبخت خالی می‌کند و از سوی دیگر زن بد داده شده نوعاً گرفتار شوهری است که چند سال از او مسن تر است و از هیچ‌گونه اختیاری در درون خانه برخوردار نیست.

در گذشته و حال مصالحه‌های ذات البینی که به بد دادن‌ها منجر شده بود، توسط شورای قومی تصویب و اجرا گردیده است. بزرگان قبیله دور هم جمع شده و براساس سنت‌های رایج قبایل در سایه صلاح دید شان حکم صادر می‌کنند. رأی پشتونوالی همانند حکم شرعی و یا دولتی لازم الاجراست و کسی نمی‌تواند از آن تخطی کند. وقتی بزرگان قبایل تصمیم گرفتند که زنی و دختری باید به اولیای دم به عنوان خونبها داده شود تخطی از آن خود پیامدهای ناگواری دارد و بهای آن سنگین‌تر از دادن

ناموس شان به عنوان بد است و تخطی از سنت و قانون پشتونوالی به شمار می‌رود. این ازدواج هم اکنون در افغانستان معمول است که در بسیاری از منازعات خانوادگی و قبیله ای منجر به قتل فردی از طرفین منازعه می‌شود و از بد دادن دختران به حیث یک راه حل منازعات شخصی و خانوادگی استفاده می‌شود. (شورای جهانی هزاره، ۱۳۹۵، ص ۶؛ عبدالله، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۱۳)

قانون منع خشونت علیه زنان افغانستان، در ماده ۲۵ بیان می‌دارد شخصی که زن را به نام بد دادن به نکاح بدهد یا بگیرد، مرتکب حسب احوال به حبس طویل که از ده سال بیشتر نباشد، محکوم می‌گردد. بند ۲ همین ماده می‌گوید: در حالت مندرج فقره ۱ این ماده اشخاص ذی دخل (شاهد، وکیل، مصلح و عاقد) هر یک حسب احوال به حبس متوسط، محکوم و عقد نکاح در صورت مطالبه زن به بد داده شده مطابق احکام قانون فسخ می‌گردد.

۳: ازدواج ارثی

یکی از میراث‌های عرفی خلاف ارزش‌های بشری ازدواج ارثی است. این نوع ازدواج هم از جمله آثار حقوق مالکانه مرد بر زن بوده است. سلب حق انتخاب ازدواج برای زنان بیوه، سابقه‌ای تاریخی در ملل جهان دارد. در کشور گابن، سابقاً بعد از مرگ شوهر، زن یا زنان وی متعلق به وارثان قانونی وی بود. وارث می‌توانست یا خود از زن استفاده می‌کرد یا او را به اقوام دورتر متوفا انتقال می‌داد. (دژکام، ۱۳۸۲، ص ۴۸) در قبیله یاریبای آفریقا، پسر، زن بیوه پدر را به ارث می‌برد. اگر زن مادر او بود فقط برای استفاده بارکشی و کارکردن استفاده می‌برد و اگر مادرش نبود می‌توانست با او همبستر شود. (مصلحتی، ۱۳۷۹، ص ۶۳) مشابه این رسم در عرب جاهلی، صحن بن ابی قیس، اسود بن خلف و صفوان بن امیه پس از مرگ پدران خویش، با همسر پدر و خواهر خویش ازدواج کردند. (دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی، ص ۴۶۶) این شکل از ازدواج با ظهور اسلام ممنوع گردید و در شمار محرمات قرار گرفت؛ (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرَاهًا) «نساء، ۱۹» «ای کسانی که ایمان آورده اید، برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه ارث ببرید.» (وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا) «نساء، ۲۲» «با زنانی که پدران شما با آن‌ها ازدواج کرده‌اند، هرگز ازدواج نکنید، مگر آنچه در گذشته انجام شده است، زیرا این کار عمل زشت و تفرآور و راه نادرستی است.»

۴: ازدواج شغار

شغار به کسر شین یا به فتح آن در لغت به معنای برداشتن گام یا به معنای خالی بودن شهر از قاضی و حاکم است. در اصطلاح نوعی ازدواج مرسوم در جاهلیت عرب بوده که بیشتر به معامله کردن و کاری مانند این شبیه بوده است که دوزن را با یکدیگر تاخت بزنند. «حرعاملی، ۱۳۸۶، ج ۱۴، ص ۲۵۸» در این نوع ازدواج، مرد به جای مهریه، خواهر یا دختر را به خانواده دختر می‌بخشد. این ازدواج در فقه شیعه باطل و حرام خوانده می‌شود و روایات بسیاری بر نادرستی آن دلالت دارد. «همان، ۴۶۷» و این ازدواج در صورتی است که برای هریک از آن‌ها مهریه جداگانه‌ای معین نشود، و این نوع نکاح به اتفاق علما باطل است. زیرا رسول خدا ﷺ از نکاح شغار نهی کرده است و می‌فرماید «لَا شِغَارَ فِي الْإِسْلَامِ» «نیسابوری، بی تا، ج ۹، ص ۱۷۱» (نکاح بصورت شغار در اسلام صحیح نیست) اما حنفیه می‌گویند: اگر پس از عقد برای هریک از آن‌ها مهریه جداگانه‌ای معین شود نکاح شان صحیح است و آن نهی را برکراحت تحریمی حمل می‌نمایند. «زحیلی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۷» ابن عبدالبر می‌گوید: علما اجماع کرده‌اند که نکاح شغار جایز نیست، لیکن در صحت آن اختلاف دارند. جمهور بر این هستند که باطل است، و در روایتی از امام مالک آمده که قبل از همبستری کردن نکاح فسخ می‌شود؛ اما بعد از آن نه. ابن منذر از اوزاعی نقل می‌کند که حنفیه به صحت آن و وجوب مهرالمثل حکم می‌کنند، و این قول زهری و مکحول و ثوری و لیث و روایتی از امام احمد و ابی ثور است، و این قولی است از مذهب شافعی، جمهور اختلاف نظر دارند. لیکن شافعی می‌گوید: زنان برای ازدواج حرامند مگر آنهایی که خداوند متعال حلال کرده است و یا کنیزانی که در اختیار شما می‌باشند، پس هرگاه نهی از نکاح وارد شود تحریم تأکید می‌گردد. «طهماز، ۱۳۹۷، ج ۲، ص ۱۳۲». ماده ۶۹ قانون مدنی افغانستان می‌گوید: «در عقد ازدواج بدل، زن بدل زن دیگر قرار نگرفته و برای هریک از زوجه‌ها مهر المثل لازم می‌گردد».

مبحث سوم: دیدگاه فقها در مورد ازدواج اجباری دختر صغیره، دختر بالغه باکره رشیده و

زن شبیه

الف) دختر صغیره

صغیره صفت از ریشه صِغَر به کسر صاد و فتح عین و جمع آن صِغَار و صُغَرَاء است. «ابن منظور، ج ۴، ص ۴۴۵۸» و به معنای کوچکی، خردی و کم سن و سال بودن است و کسی که به سن بلوغ نرسیده باشد. «انصاری، طاهری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۲۱۳»

قانون احوال شخصیه و قانون مدنی افغانستان صغیر را معنی نکرده است، اما در ماده ۷۰ قانون جزای افغانستان «صغیر به طفلی اطلاق می‌گردد که بین سن هفت و سیزده سالگی کامل قرار داشته باشد.» بند ۱ ماده ۴ قانون رسیدگی به تخلفات اطفال، طفل را چنین تعریف کرده است: «شخصی که سن هجده سالگی را تکمیل نکرده باشد».

۱) دیدگاه فقهای اهل سنت

در مذاهب فقهی اهل سنت در باره ولایت بر ازدواج دختر صغیره سه قول وجود دارد:

الف) قول اول عدم ثبوت ولایت است. بنا برقول بعضی از فقهای اهل سنت، در ازدواج دختر صغیره برای هیچ‌کس ولایتی نیست؛ در این میان ابوبکر اصم و ابن شبرمه و عثمان البتی قائل براین نظر هستند که در ازدواج دختر صغیره برای هیچ‌کس ولایتی نیست و پدر نمی‌تواند دختر صغیره خود را به ازدواج در آورد تا زمانی که به سن بلوغ نرسیده باشد. (ابن حزم اندلسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۸؛ سرخسی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۲۱۲) در میان فقهای معاصر نیز مصطفی السباعی و ابن عثیمین، البانی و احمد الکیسی از مخالفان ازدواج صغیره می‌باشند. (کیسی، ۲۰۰۳، ص ۴۴) مصطفی السباعی با تأکید بر رأی مخالفین تزویج صغیره، می‌گوید: شکی نیست که حکمت تشریح ازدواج مؤید رأی مخالفین تزویج صغیره است و در این عقد مصلحتی برای صغار وجود ندارد بلکه در آن ضرر محض است. (سباعی، ۱۴۲۰، ۱۹۹۹، ص ۴۹)

ابن عثیمین بیان می‌کند: قول راجح آن است که رضایت دختر بالغ باکره باید وجود داشته باشد اما در مورد این‌که دختر غیر بالغ یعنی دختری که نه سال تمام دارد آیا رضایتش شرط است یا نه؟ باید گفت که رضایتش شرط است؛ زیرا دختر نه ساله شهوتش شروع به تحریک شدن می‌کند و نیاز به نکاح را حس می‌کند. پس باید از وی اذن گرفت. این رأی ابن تیمیه است. اما کمتر از نه سال آیا اذن وی اعتبار دارد؟ گفته شده که کمتر از نه سال اذنش معتبر نیست چرا که در مورد نکاح چیزی نمی‌داند اما با این حال جایز است که پدرش وی را تزویج نماید. (عثیمین، ۱۴۲۲، ۱۴۲۸، ج ۱۲، ص ۵۷، ۵۸) دلیل آنان این است که مدار ولایت تأمین حاجت است و صغیر و صغیره حاجتی به ازدواج ندارند. مقصود اصلی در نکاح ارضای غرایز جنسی و بقای نسل است و صغیره محل تأمین چنین اهدافی نیستند. به علاوه آثار عقد نکاح برای صغار در واقع بعد از بلوغ دامن‌گیر آنان می‌شود. دلیل دیگر این قول یعنی ازدواج پیامبر ﷺ با عایشه در سنین پیش از بلوغ، از احکام خاصه ایشان بوده و مخصوص آن حضرت است. (زیدان، ۱۴۷۱، ج ۶، ص ۳۸۹) و نیز مخالفین این دیدگاه به آیه ۶ سوره نساء استناد می‌نمایند (وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ...) «و یتیمان را بیازمایید

تا وقتی به سنّ زناشویی برسند پس اگر در ایشان رشد فکری یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید، و آن را از بیم آن که مبادا بزرگ شوند، به اسراف و شتاب مخورید. و آن کس که توانگر است باید از گرفتن اجرت سرپرستی خودداری ورزد و هرکس تهدیدست است باید مطابق عرف از آن بخورد پس هرگاه اموالشان را به آنان ردّ کردید بر ایشان گواه بگیرید، خداوند حسابرسی را کافی است.»

ولایت اجباری تنها برای دیوانگان و سفیهان و سبک مغزان است نه برای کوچکان پیش از بلوغ در ازدواج، چون نرسیدن به حد بلوغ با ازدواج منافات دارد و کودکان در ازدواج منفعت و نیازی ندارند و نیز موجب هدر رفتن کرامت اراده انسانی در آنان می‌گردد. (ابوزهره، بی تا، ص ۱۱۳)

در این خصوص قوانین افغانستان نیز از جمله قانون مدنی و قانون منع خشونت علیه زنان ازدواج دختر صغیره را نپذیرفته است و بیان کرده که ازدواج افراد زیر شانزده سال ممنوع و در صورت ارتکاب، مجازات برای مرتکبان در نظر گرفته است.

ماده ۷۰ ق.م می‌گوید: اهلیت ازدواج وقتی کامل می‌گردد که ذکور سن ۱۸ و اناث ۱۶ سال را تکمیل کرده باشد. ماده ۷۱ بیان می‌کند هرگاه دختر سن مندرج در ماده ۷۰ را تکمیل نکرده باشد، عقد ازدواج وی تنها توسط پدر یا محکمه صحیح التصرف می‌تواند صورت گیرد. بند ۲ همین ماده چنین بیان می‌کند عقد نکاح صغیره کمتر از ۱۵ سال به هیچ وجه جواز ندارد.»

ماده ۲۸ قانون منع خشونت علیه زنان افغانستان می‌گوید «هرگاه زن را که سن قانونی ازدواج را تکمیل ننموده و بدون رعایت حکم مندرج در ماده ۷۱ قانون مدنی مبنی بر عدم جواز نکاح صغیره کمتر از ۱۵ سال به نکاح دیگری در آورد، حسب احوال به حبس متوسط که از دو سال کمتر نباشد، محکوم و در صورت مطالبه زن، نکاح مطابق احکام قانون فسخ می‌گردد.» این مجازات شامل ولی و هرکسی که در این امر به نحوی شرکت داشته باشد، شامل می‌شود.

ب) قول دوم قائل به ثبوت ولایت بر صغیره و عدم ثبوت آن بر صغیر است. این قول ابن حزم اندلسی فقیه صاحب نام مذهب ظاهری است و بر آن ادعای اجماع نموده است؛ به نظر او دختر صغیره باکره را منحصرأ پدر می‌تواند تزویج نماید و تزویج ام المؤمنین عایشه با پیامبر ﷺ نیز از دلایل این قول است. از نظر ابن حزم ادعای اختصاص این حکم به پیامبر ﷺ استدلالی ندارد. (ابن حزم اندلسی، بی تا، ص ۴۶۲) و با توجه به آیه شریفه: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا** (احزاب، ۲۱) «قطعاً برای شما در اقتدا به رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.»

ج) قول سوم که قول جمهور فقهای اهل سنت است قائل به ثبوت ولایت بر صغار اعم از ذکور

و اناث است. از نظر جمهور، ولی شرعی می‌تواند برای صغار عقد ازدواج منعقد کند. دلیلی که برای این قول ذکر شده آیات قرآن، سیره صحابه و قیاس است. آیه: (وَاللَّائِي يَيْسُنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ أَرْبَتْهُنَّ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتِ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا) «طلاق، ۴» (و آن زنانِ شما که از خون‌دیدن ماهانه نومیدند، اگر شک دارید که خون می‌بینند یا نه؟ عده آنان سه ماه است، و دخترانی که هنوز خون ندیده‌اند نیز عده‌شان سه ماه است، و زنان آبستن مدّتشان این است که وضع حمل کنند، و هرکس از خدا پروا دارد خدا برای او در کارش تسهیلی فراهم سازد.) آیه‌ی مذکور از طریق فحوی دلالت بر جواز ازدواج دختران نابالغ دارد. از آن‌جا که دختران مزبور فاقد اهلیت انعقاد عقدند ناگزیر باید گفت که ازدواج آنان به واسطه اولیاء خواهد بود.

بیهقی با سند خود به تفصیل آورده است که علی بن ابیطالب (علیه السلام) دختر صغیره خود ام کلثوم را به عقد نکاح عمر بن خطاب درآورد. (بیهقی، بی تا، ج ۷، ص ۱۱۴) و نیز عبدالله بن عمر دختر صغیره خویش را به عقد عروه بن زبیر درآورد. (ابوزهره، ص ۱۱۴) به نظر می‌رسد که در دنیای امروز رأی گروهی که معارض با ازدواج دختر صغیره است ترجیح داده می‌شود و ازدواج دختران و پسران پیش از بلوغ صحیح و جایز نیست و این رأی با حکمت تشریحی ازدواج سازگارتر است، چون امروز در این نوع ازدواج‌ها مصلحتی ظاهری وجود ندارد بلکه نبودن آن‌ها صحیح تر است.

۲) دیدگاه فقه‌های امامیه

در فقه امامیه ولایت ولی در ازدواج دختر صغیره، از مسلمات فقهی است که بر آن ادعای اجماع شده است و اتفاق نظر وجود دارد. (حکیم، ۱۴۰۴، ج ۱۲، ص ۳۶۶) پدر و جد پدری می‌توانند دختر صغیره خود را به ازدواج درآورند بدون این‌که از او اجازه گرفته شود و روایاتی نیز بر آن دلالت دارد. شیخ طوسی و شیخ مفید در نکاح صغیره می‌گویند: برای مرد جایز است که دختر صغیره‌اش را به عقد ازدواج دیگری درآورد و اذن گرفتن از او لازم نیست و او پس از بلوغ اختیار فسخ را ندارد. (حسینی، ۱۳۹۲، ص ۵) علامه حلی هم نوشته است که ولایت پدر نسبت به تزویج صغیره بالاجماع ثابت است و این ولایت از قوی ترین اسباب است؛ زیرا پدر نسبت به فرزند نهایت شفقت را دارد و ولایت او ولایت الزام است؛ لذا حاکم و سایر خویشاوندان حق ندارند با او معارضه نمایند و یا آن چه را او انجام داده است باطل نمایند. در نتیجه اگر پدر، دختر صغیره‌اش را به هم کفو تزویج نماید، عقد نکاح لازم می‌شود. (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۵۸۶)

تنها اختلاف نظری که در این زمینه بین فقه‌های شیعه وجود دارد این است که آیا ولایت جد

پدری نیز مانند ولایت پدر مطلق است یا ولایت او مشروط به حیات پدر است. مشهور فقهای امامیه و ابن عقیل باور دارند که ولایت جد مشروط به حیات پدر نیست؛ زیرا از آیه شریفه‌ای که جواز ولایت اثبات می‌شود، اطلاق داشته و عبارت (الَّذِي يَدِيهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ) «بقره، ۲۳۷» یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست» هم پدر را شامل می‌شود و هم جد پدری را و نیز روایاتی که از امام صادق علیه السلام در این خصوص رسیده ولایت جد را نسبت به عقد دختر صغیره مشروط به حیات پدر ندانسته است «حرعاملی، بی تا، باب ۸، از ابواب عقد نکاح، ح ۴ و ۲» برخی از فقهاء مانند شیخ طوسی و ابن حمزه، ابن براج و ابوالصلاح حلبی، ولایت جد را مشروط به حیات پدر دانسته‌اند. (سبحانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۶۴) شیخ طوسی نکاح جد را در صورتی که نکاح پدر و جد همزمان انجام شود، مقدم بر نکاح پدر می‌داند و می‌گوید: ولایت جد در تزویج دختر باکره در صورتی است که پدر دختر، زنده باشد و الا جد پدری مجاز به تزویج دختر به غیر نیست مگر این- که رضایت دختر را تحصیل نمایند. ابن زهره می‌گوید: پدر و جد پدری در صورتی که پدر زنده باشد، می‌توانند دختر صغیره غیر بالغ را به ازدواج درآورند چه باکره باشد چه ثیبه، و چه زوال بکارتش به وسیله زوج باشد چه غیر زوج. وی در بیان این حکم ادعای عدم خلاف در فقه امامیه می‌نماید. (حلبی، ۱۴۷۱، ص ۲۴۳) «بند ۱ ماده ۴۳ ق.ا.ش افغانستان می‌گوید: ولایت پدر و جد پدری در عرض یکدیگرند، و تصرف هر یکی از آنها در امور مؤلّی علیه صحیح است و با عمل بعدی دیگری باطل نمی‌شود. در صورت اختلاف پدر و جد پدری در امور مؤلّی علیه، ولایت جد پدری بر پدر مقدم است.

با توجه به این که اصل اولی در هر انسانی آزادی اراده است، فرد می‌تواند نسبت به آن چه مربوط به اوست آزادی عمل داشته باشد و پذیرش سلطه و ولایت دیگری، برخلاف اصل اولیه است؛ لذا باید دلیل متقن بر آن اقامه شود. در غیر این صورت، نکاح صغیره برخلاف اصل خواهد بود. لیکن فقها در تجویز ازدواج دختر صغیره بوسیله ولی به اجماع و روایاتی متعدد استناد نموده است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

یک) روایات

۱) صحیححه عبدالله بن صلت که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره دختر صغیره‌ای که پدرش برای او نکاح می‌کند سؤال کردم که آیا او بعد از بلوغ حق اظهار نظر و اختیار دارد یا نه؟ آن حضرت فرمود: خیر با وجود پدر، وی اختیاری ندارد. (حرعاملی، بی تا، ص ۲۰۷) مشهور فقها با استناد به روایت فوق و نظایران، عقیده دارند که دختر صغیره پس از بلوغ نسبت به عقد انجام شده

توسط ولی خود، حق خیار ندارد. البته اصل لزوم و استصحاب نیز مؤید عدم خیار برای دختر صغیره بعد از بلوغ است. (محقق داماد، ۱۳۹۵، ص ۴۸)

۲) صحیحه علی بن یقظین؛ علی بن یقظین می گوید از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم که: آیا دختر و پسر سه ساله را می توان به ازدواج دیگران در آورد و کمترین حدی که کودکان در آن به ازدواج در می آیند کدام است؟ اگر دختر بالغ شده و راضی نبود چه وضعیتی دارد؟ فرمود: «اگر پدر و یا ولی او راضی اند اشکالی ندارد.» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۰، ص ۲۷۷) اما روایات دیگری در این موضوع وجود دارد که با دو روایت فوق در تضاد است از جمله:

یک) روایت محمد بن مسلم که می گوید از امام باقر علیه السلام در مورد پسر نابالغی که با دختر نابالغ ازدواج می کند، سؤال کردم؛ ایشان فرمودند: اگر پدران شان آن ها را به ازدواج یکدیگر در آوردند اشکالی ندارد؛ اما آن دو پس از بلوغ اختیار رد یا قبول عقد را دارند. (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۲۷۸)

دو) روایت دیگری از یزید کناسی؛ وی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هرگاه پدر برای پسر زن بگیرد، در حالی که رشد نداشته باشد، پس از رسیدن به سن بلوغ یا رشد، حق خیار دارد. (همان، ص ۲۰۹)

دو) اجماع

چنانچه پیشتر اشاره شد فقهای امامیه بر حکم فوق اتفاق نظر داشته و ادعای اجماع نموده اند. البته فقهای امامیه اجماع را به عنوان یکی از ادله استنباط حکم شرعی مورد استفاده قرار نمی دهند و آن را تنها از جهت کاشف بودن از قول معصوم دارای اعتبار می دانند؛ یعنی آن را مستقلاً مستند شرعی نمی شمارند، بلکه دلیل و مستند واقعی را سنت کشف شده توسط اجماع می دانند. (مظفر، بی تا، ج ۳، ص ۱۱۰) از آن جهت که در خصوص موضوع فوق روایات متعددی وجود دارد فقها مستقیماً به روایات استناد می نمایند؛ و کمتر از اجماع به عنوان مستند شرعی جهت جواز ازدواج صغیره استفاده می نمایند.

ب) دختر بالغه باکره رشیده

دختر بالغه رشیده را در دو عنوان باید مورد بررسی قرار داد؛ چرا که بالغه رشیده با قید باکره و ثبیه دو حکم متفاوت در مسئله ولایت ولی خواهند داشت که در ادامه به بررسی این دو عنوان پرداخته خواهد شد.

(۱) بلوغ

بلوغ به معنای رسیدن، به سر رسیدن و رسیدن به سن بلوغ و تمییز است. (لطفی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۰۲) (بَلَّغَ الشَّيْءُ يَبْلُغُهُ بُلُوغًا وَبِلَاغًا) «یعنی آن چیز رسید و پایان یافت.» (ابن منظور، بی تا، ج ۱، ص ۴۸۶) «بلوغ و بلاغ» یعنی رسیدن به انتهای مقصد، اعم از آن که مکان باشد یا زمان یا امری معین و گاهی نزدیک شدن به مقصد مورد نظر است هر چند به آخر آن نرسد. در اصطلاح بالغ به کسی اطلاق می شود که غریزه و قوه جنسی او فعال گشته یا آمادگی جسمی و روحی ازدواج در او فراهم شده است. (باریکلو، ۱۳۸۷، ص ۱۷۲)

(۲) رشید

واژه رشید نیز برگرفته از واژه رشد است. رشد در لغت، ضد گمراهی (غی و ضلال) است. (ابن منظور، بی تا، ج ۳، ص ۱۷۵؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۹۸) در اصطلاح رشد ملکه ای نفسانی است که اصلاح مال را اقتضاء نموده و از افساد آن و صرف در غیر اموری که شایسته افعال عقلا است، مانع می گردد. (شهیدثانی، بی تا، ج ۴، ص ۱۲۸)

ماده ۷ ق. ۱. ش. افغانستان بیان نموده: «رشد قابلیت شخصی است در معاملات و تصرفات مالی، طوری که مواجه با غبن (ضرر و زیان) نشود. شخص فاقد یا ناقص اهلیت تابع احکام ولایت و وصایت مندرج در این قانون است.» لذا اگر در شخص عدم رشد او ثابت شود فاقد اهلیت شناخته شده و تحت ولایت باقی می ماند. به همین دلیل رشد بعد از بلوغ یکی از عوامل پایان کودکی محسوب می شود.

(۳) ثبیه

ثبیه از ریشه ثوب به معنای رجوع و برگشتن به حالت اولیه اش است. وزن ثبیه زنی است که از شوهرش برگشته است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۱۸۰) در فقه شیعه مراد از ثبیه کسی است که بکارتش به سبب جماع و آمیزش یا غیر آمیزش از بین رفته باشد، اما از بین رفتن ولایت پدر در ازدواج مشروط به این است که بکارتش با آمیزش از بین رفته باشد. اگر بکارتش به غیر جماع و آمیزش از بین برود حکم باکره را دارد. (شهیدثانی، بی تا، ج ۷، ص ۱۴۴) از نظر فقهای حنفیه و مالکیه ثبیه به زنی گفته می شود که با او از راه ازدواج صحیح یا فاسد یا به سبب وطی به شبهه یا به زنا حتی یک بار یا به زنا بی که چند بار صورت گرفته ولی با او حد جاری نشده، آمیزش شده باشد. (ابن نجیم المصری، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۲۴؛ جزیری، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۵۸) در فقه شافعی، ثبیه به

زنی اطلاق می‌شود که با او از جلو جماع و آمیزش شده باشد چه این آمیزش، از راه شرعی و نکاح صورت گرفته باشد یا از راه غیر شرعی. (بصری بغدادی، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۶۳۶)

در نظر فقهای حنابله، ثبیه زنی است که بکارتش به سبب آمیزش از جلو زائل شده باشد چه این آمیزش، به عقد صحیح باشد یا عقد فاسد یا زنا. اما اگر به غیر این موارد بکارت از بین برود، مانند آمیزش از پشت، یا به سبب مریضی یا پیری، و مانند آن، آن زن باکره است. (بهوتی حنبلی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۶۳۶)

۴) باکره

باتوجه به معانی مختلفی که از ثبیه ارائه گردید، مفهوم باکره نیز مشخص می‌گردد. زیرا باکره نقطه مقابل ثبیه است. (طباطبایی حکیم، ۱۴۰۴، ج ۱۴، ص ۴۵)

دیدگاه فقهای امامیه

در میان فقهای امامیه در زمینه ولایت بردختر باکره بالغه رشیده اختلاف نظر شدیدی وجود دارد، به گونه‌ای که آرای فقهای امامیه را می‌توان در پنج دسته به شرح ذیل آورد.

۱) استمرار ولایت پدر و جد پدری

براساس این دیدگاه، پدر و جد پدری بر دختر باکره رشیده ولایت دارند؛ به گونه‌ای که امر نکاح او به دست آن‌ها بوده و خود دختر نقشی ندارد. این قول، رأی برخی از فقها مثل شیخ صدوق و قاضی ابن براج است. (شهید ثانی، بی تا، ج ۷، ص ۱۳۷؛ کاشانی، ۱۳۸۷، ص ۳۳۳) برخی از ادله این گروه عبارتند از:

الف) روایات: قائلان به استمرار ولایت پدر و جد بر باکره رشیده به اخبار متعددی استناد کرده‌اند که به ذکر تعدادی از آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱- فضل بن عبدالملک از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «هرگاه پدر نخواهد دختری را که نزد آن‌ها است، شوهر دهد لازم نیست با او مشورت نماید، زیرا پدر به حال او داناتر است، اما اگر بخوهر ثبیه را شوهر دهد، از او اذن بگیرد، گرچه نزد آن‌ها نباشد» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۰، ص ۲۷۰)

۲- صحیح حلی، امام صادق (علیه السلام) در مورد دختری که پدرش او را بدون اجازه وی شوهر می‌دهد فرمود: «برای دختر با وجود پدر، اختیاری نیست؛ بنابراین هرگاه پدرش او را به نکاح کسی درآورد، نکاحش نافذ است حتی اگر دختر کراهت داشته باشد. (همان، ص ۲۸۶)

ب) استصحاب: ولایت بر دختر، پیش از دوران بلوغ ثابت بوده است؛ بنابراین هنگام شک، همان ولایت در دوران صغر ثابت می‌شود.

ج) عدم آگاهی دختران: دلیل دیگری که شهید ثانی در مورد استقلال ولی در امر ازدواج باکره رشیده نقل می‌کند این است که زنان غالباً بر ویژگی‌های مردان و خصلت‌های مردانه آگاهی کافی ندارند و نظرهای آنان در امر ازدواج غالباً پایه و اساس محکمی ندارد، بنابراین چنانچه امر ازدواج او منوط به نظر ولی نباشد، در بیشتر موارد موجب ایراد ضرر بر باکره رشیده و خانواده او می‌شود که این ضرر برای دختر قابل جبران نیست. (شهیدثانی، بی تا، ص ۱۳۲)

۲) استقلال بالغه باکره رشیده در نکاح

این دیدگاه، نظر گروهی از فقهای امامیه است که در واقع، بسیار نزدیک به مذهب حنفی است. تمامی متأخران و جماعتی از قداما، از جمله شیخ طوسی در تیبان، سید مرتضی، ابن جنید و شیخ مفید در احکام النساء، سلار و ابن ادریس، قائل به سقوط ولایت از باکره رشیده به طور مطلق بوده‌اند. (علامه حلی، بی تا، ص ۲۷؛ نجفی، بی تا، ج ۲۹، ص ۱۷۵؛ طباطبائی یزدی، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۳۶۱) ماده ۸۰ ق.م افغانستان که برگرفته از فقه حنفی است، بیان نموده که هرگاه عاقله رشیده بدون موافقه ولی ازدواج نماید، عقد نکاح وی نافذ و لازم است. ماده مذکور عام بوده و شامل باکره و ثبیه می‌شود.

همچنین تعداد قابل توجهی از فقهای دیگر نیز همین را اختیار کرده‌اند. (ابن حمزه، ۱۴۰۸، ص ۲۹۹؛ شهیدثانی، ج ۵، ص ۱۱۶؛ طباطبائی یزدی، ۱۴۱۹، ج ۱۰، ص ۹۵) صاحب جواهر می‌نویسد: «مشهور میان قداما و متأخرین، سقوط ولایت از باکره رشیده است و این شهرت، نقلاً و تحصیلاً محقق است (همان، ص ۱۷۵). سید مرتضی بر این قول ادعای اجماع کرده است. (سید مرتضی، بی تا، ص ۱۲۰، ۱۲۲)

اما برخی از ادله‌ای که بر این مدعا اقامه شده است عبارت است از:

یک) عقد ازدواج دختر بالغه رشیده به صورت استقلالی صحیح و نافذ است به دلیل مفاد لزوم وفای به عقود مانند آیه (أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) «مانده، ۱» (به قراردادهای خود وفا کنید) لزوم عمل به مقتضای عقد شرعی است و در مقام امضاء و تصحیح عقود نیست. (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۱۳؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۶۴)

دو) عموم آیه مبارکه (فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ) «نساء، ۳» «نکاح کنید آن‌چه را که پاک است برای شما زنان» بعد از استثناء شدن ازدواج صغیره، زن دیوانه و سفیه به عموم خود باقی است و شامل این موارد نیز می‌شود.

سه) در مورد استقلال بالغه رشیده در امر ازدواج احادیث فراوانی آمده است؛ از جمله از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است «لا بأس بتزویج البکر إذا رضیت من غیر اذن أبیها» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۰، ص ۲۸۵؛ شهیدثانی، بی تا، ج ۷، ص ۱۲۴) (باکی نیست از ازدواج دختر باکره، هرگاه خود او راضی باشد بدون اجازه پدرش که در برخی نسخ به جای پدر، ولی آمده است).

۳) ولایت تشریک

براساس این دیدگاه، ولایت برای پدر است، اما باید با رضای دختر، او را به ازدواج درآورد؛ یعنی هیچ یک در انعقاد عقد، استقلال ندارند، بلکه عقد متوقف بر اذن هر دو است. این قول را ابوصلاح حلبی و شیخ مفید، امام خمینی و شهیدثانی بیان کرده است. (طوسی، بی تا، ج ۲، ص ۳۵۸؛ خمینی، بی تا، ص ۲۵۴).

ماده ۹۵ بند ۱ قانون احوال شخصیه افغانستان به پیروی از این نظر مقرر داشته است: «نفوذ نکاح دختر باکره منوط به رضایت خود او و اجازه ولی قهری است.» این ماده از نظریه سوم که قائل به تشریک ولی بر نکاح دختر باکره است، اخذ شده است. پدر و دختر هر دو باید در ازدواج رضایت داشته باشند؛ یعنی هم رضایت دختر باید وجود داشته باشد و هم رضایت پدر و هر دو رضایت در کنار هم می‌تواند عقد نکاح را صحیحاً منعقد کند.

مهم ترین دلیل این دیدگاه این است که صفوان می‌نویسد: شخصی با امام کاظم (علیه السلام) درباره تزویج دخترش با برادر زاده‌اش مشورت نمود. حضرت فرمود: انجام ده، ولی این امر باید با رضایت خود دختر باشد، زیرا او در نفس خویش سهمی دارد. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۰، ص ۲۸۴) در این حدیث از طرفی امام کاظم (علیه السلام) به پدر امر به اقدام در نکاح دختر کرده و از طرف دیگر فرموده است: دختر هم در نفس خویش بهره و نصیبی دارد. پس در نکاح دختر رضایت او و پدر، هر دو شرط است.

روایت دیگری از زراره بن اعین است، که می‌نویسد: «از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: نکاح را جز پدر، کسی نمی‌تواند نقض نماید.» (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۹۲) در این حدیث به صورت حصری، نقض نکاح دختر، حق پدر شمرده شده است. پس به طور منحصر مورد روایت، ازدواج بالغه باکره‌ای است که بدون اذن پدر واقع شده باشد و چنین عقدی صحیح است؛ زیرا از اهلش صادر و در مجلس واقع گردیده است ولی صحت آن شأنی و متوقف بر رضایت پدر است. در نتیجه، حدیث بر اشتراک دختر و پدر در امر ازدواج دلالت دارد. (خوئی، ۱۴۰۴، ج ۲،

۴) استمرار ولایت پدر در نکاح دائم و استقلال دختر در نکاح منقطع

یعنی اگر دختر باکره رشیده بخواهد ازدواج دائم کند باید از پدر و جد پدری خویش پیروی نماید و پدر و جد پدری بر او ولایت دارند، به خلاف ازدواج موقتی که منجر به وطی نشود. این قول را شیخ طوسی بیان کرده است. «طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۳۸۰» دلیل این دیدگاه، روایت ابی سعید حنات از امام صادق علیه السلام است که می گوید: به امام عرض کردم که دختر باکره ای که پدر و مادر دارد، آیا می تواند پنهانی با کسی ازدواج کند؟ امام فرمود: آری می تواند ازدواج کند، ولی باید زوج از دخول خودداری کند. پرسیدم حتی اگر خودش راضی باشد؟ گفت: آری، چون این کار برای دختران باکره ننگ است. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۰، ص ۲۸۵) دلیل دیگری که شهیدثانی به نقل از قائلان این قول می نویسد: جمع میان ادله، با اختصاص هر یک به استقلال پدر و یا استقلال دختر در نکاح دائم به اخباری که شامل ولایت پدر بر دختر است به این جهت است که از سویی، نکاح دائم به لحاظ فراوانی حقوق و احکامش نسبت به متعه، از اهمیت بیشتری برخوردار است. از سویی دیگر، زن نمی تواند فرد مناسب برای زندگی دائم را انتخاب نماید؛ زیرا زن، از شناخت خصوصیات مردان عاجز است؛ برخلاف متعه که نسبت به نکاح دائم از اهمیت چندانی برخوردار نیست (شهیدثانی، بی تا، ص ۱۳۹، ۱۴۰)

به نظر می رسد که جمع میان ادله، قابل رد باشد؛ زیرا محجوریت بکر، به سبب نقض و کوتاهی فکر و اندیشه اوست. از این رو، در این مورد، فرقی میان نکاح دائم و منقطع نیست. همچنین عدم محجوریت بکر، به سبب اندیشه درست او خواهد بود. لذا این حکم در نکاح دائم و منقطع فرقی نمی کند. بنابراین، وقتی دختر در نکاح دائم، تحت ولایت ولی بوده به طریق اولی باید در نکاح منقطع نیز تحت ولایت باشد؛ زیرا در نکاح منقطع، احتمال وقوع ضرر و آبروریزی، شدیدتر خواهد بود. (کرکی، ۱۴۱۵، ج ۱۲، ص ۱۲۶، ۱۲۷؛ شهیدثانی، بی تا، ص ۱۴۰)

۵) استمرار ولایت در ازدواج منقطع و سقوط آن در ازدواج دائم

این قول حاکی از استمرار ولایت ولی، در نکاح منقطع است که بر طبق آن، دختر باکره رشیده، می تواند تنها در نکاح دائم، به اختیار خویش ازدواج کند و این قول صرفاً به منظور جمع میان روایات متعارض وارد در این باب، مطرح شده، و به دلیل مغایرتی که با اولویت نکاح دائم برای ثبوت ولایت دارد مردود است. (لنکرانی، ۱۴۲۱، ص ۱۰۱)

فقهای معاصر قول اول را تصحیح و اقوال دیگر را تضعیف و تخطئه کرده اند. صاحب جواهر که برای درستی قول مشهور نقل اجماع هم کرده است، تحمیل ولایت به شخص عاقل و بالغ و

تصرف و حقوق برخلاف رضای وی را ستمی آشکار و دارای آثار و توالی فاسد می‌شمارد، در هر حال طرفداران قول مشهور نظر خود را مؤید به کتاب و سنت و عقل و اجماع و اصل عملی می‌دانند. (نجفی، بی تا، ج ۱۰، ص ۴۴۸)

دیدگاه فقهای اهل سنت در مورد ازدواج دختر باکره بالغه رشیده

در میان فقهای اهل سنت نیز در خصوص ازدواج دختر بالغه رشیده اختلاف وجود دارد که بعضی از فقها قائل به صحت نکاح و بعضی از آنها قائل به بطلان نکاح شده‌اند. که در این جا مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱) قائلان به بطلان نکاح توسط ولی

این دیدگاه قول فقهای حنفیه است که معتقدند دختر باکره بالغه رشیده، به تنهایی حق انتخاب شوهر را داشته و مستقلاً می‌تواند عقد را انشاء و اجرا کند و کسی بر وی ولایت و حق اعتراض ندارد. البته به شرطی که هم شأن خود را انتخاب کند و به کمتر از مهرالمثل ازدواج نکند؛ اما در صورتی که با غیر همدوش خود ازدواج نماید، ولی حق اعتراض دارد و می‌تواند از قاضی فسخ ازدواج را بخواهد. نیز در صورتی که با هم کفو خود به کمتر از مهرالمثل ازدواج کرد و زوج مهرالمثل را کامل نکند، ولی درخواست فسخ می‌کند. (ابوزهره، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۸، ۱۲۲) این فقها برای رأی خود به دلایل زیر استناد نموده‌اند:

۱) قرآن: یکی از دلایل قائلان به بطلان نکاح، استناد به آیه ۲۳۲ سوره بقره است که فقهای امامیه نیز به این آیه استناد کرده‌اند. و معتقدند منعی که در این آیه وجود دارد و اولیاء را از نکاح دختران منع می‌کند، به این دلیل است که آنان خود حق انتخاب دارند و می‌توانند راه خود را انتخاب کنند. علاوه بر این آیه، به آیه دیگری نیز استناد نموده‌اند: «وَأَمْرًاؤُا مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا» (احزاب، ۵۰) «و زن مؤمنی که خود را داوطلبانه به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد.» در این آیه شریفه نیز اشاره شده است که زوجه قادر به انعقاد نکاح است که این حجتی دیگر در برابر مخالفین است.

۲) سنت: احادیث صریحی که این گروه برای بیان دیدگاه خود بدان استناد نموده‌اند. از جمله، حدیثی از پیامبر ﷺ فرمود: «هِيَ أَمْلَكُ بِنَفْسِهَا تُؤَلَّى أَمْرَهَا مَنْ شَاءَتْ إِذَا كَانَ لِأَبِئِهَا بِهٍ بَعْدَ أَنْ تَكُونَ قَدْ نَكَحَتْ زَوْجًا قَبْلَ ذَلِكَ» (طوسی، ۱۳۶۵، ص ۳۷۸)؛ «الایم أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيِّهَا» (النیسابوری، بی تا، ج ۴، ص ۳۷۸) «ایم» یعنی زنی که شوهر ندارد، نسبت به حق

ازدواج از ولی خود شایسته تر است.) امام نووی در شرح حدیث فوق می‌گوید: «أَحَقُّ» در این حدیث برای مشارکت است و معنی آن، این است که در رابطه با عقد ازدواج، هم زن دارای حقی است و هم ولی او، اما حق زن از حق ولی مؤکدتر و راجحتر است. از این رو، اگر ولی خواست زن را به عقد ازدواج مردی هم‌شأن او درآورد، اما زن آن را نپذیرفت، ولی بر پذیرش آن مجبور می‌گردد، ولی اگر بازهم ولی بر مخالفت خود اصرار و پافشاری نمود، در این صورت قاضی شرع می‌تواند این زن را به عقد ازدواج مرد مورد نظر در آورد.» (عک، ۱۳۸۲، ص ۱۰۵)

۳) وقتی که دختر بالغ، عاقل و آزاد باشد، خودش بر نفس خویش ولایت دارد؛ در نتیجه، جایی برای مؤلی علیه همانند پسر بالغ و عاقل باقی نمی‌ماند. بنابراین ولایت فقط بر دختر در زمان صغر ثابت است؛ زیرا نکاح، نوعی تصرف در منافع دختر است که مصلحت دین و دنیای دختر را تعیین می‌کند که دختر چه در زمان صغر، مصلحت را احراز نماید و پدر هم قدرت بر آن دارد. بنابراین برای پدر تنها در این دوره، ولایت ثابت است. (کاسانی، بی تا، ج ۲، ص ۲۴۸)

۲) قائلان به صحت نکاح توسط ولی

جمهور فقهای مسلمان قائل به این هستند که در عقد نکاح، ولی یکی از ارکان این عقد است و اگر ازدواج بدون وی صورت گیرد، این عقد باطل است. این گروه معتقدند ولی به تنهایی در ازدواج دختر بالغه باکره رشیده مستقل است؛ اما اگر بیوه بود ولی در این امر با وی مشترک است و هیچ‌کدام به تنهایی و بدون نظر یکدیگر، نمی‌توانند رأی به ازدواج دهند و واجب است ولی عهده‌دار انشای عقد ازدواج شود. این رأی، نظر فقهای شافعیه، مالکیه و حنابله است (ابن قدامه المقدسی، بی تا، ج ۶، ص ۴۴۹؛ خطیب الشربینی، ۱۹۹۴، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۴۷) این گروه برای استحکام رأی خود به دلایل زیر استناد نموده‌اند:

۱) قرآن: یکی از دلایل این گروه از فقها این آیه قرآنی است که خداوند متعال می‌فرماید: (وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاصُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) «بقره، ۲۳۲» «و چون زنان را طلاق گفتید، و عده خود را به پایان رسانند، آنان را از ازدواج با همسران سابق خود، چنانچه به خوبی با یکدیگر تراضی نمایند، جلوگیری مکنید.»

شافعی می‌گوید: در این آیه، معنای ولایت بر زوجه در زمان عقد به قدری واضح و روشن است که ممکن نیست این آیه محتمل معنای دیگری غیر از این باشد. همچنین خداوند متعال در آیه دیگری نیز می‌فرماید: (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ) «نساء، ۳۴» «مردان، سرپرست زنانند» فقها با توجه به این آیه، این مورد را از امور قیمومیت بر زنان بر شمرده‌اند. «شافعی، بی تا، ج ۶، ص ۳۲»

۲) سنت: در مورد صحیح نبودن ازدواج بدون ولی، احادیثی از پیامبر ﷺ روایت شده است که در این جا به ذکر چند نمونه از آن‌ها بسنده می‌شود.

«أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحْتُمْ بِغَيْرِ إِذْنِ وَلِيِّهَا وَشَاهِدِي عَدْلٍ فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ - ثَلَاثًا - فَإِنْ دَخَلَ بِهَا فَلَهَا الْمَهْرُ وَإِنْ اشْتَجَرُوا فَالْسلْطَانُ وَلِيُّ مَنْ لَا وَلِيَ لَهُ» (بیهقی، بی تا، ص ۲۳) (هر زنی بدون اجازه ولی خود ازدواج کند، ازدواج وی باطل است. این جمله را سه بار تکرار فرمودند. پس اگر با وی مقاربت شده بود، پرداخت مهریه در قبال مقاربت واجب است، پس اگر منازعه نمودند، سلطان ولی کسی است که ولی ندارد.) در این حدیث نیز جای هیچ ابهامی نیست و به طور واضح مبین شده که ازدواج بدون ولی باطل است. البته در ازدواج بدون ولی، حد زنا بر شوهر واجب نمی‌شود؛ زیرا به دلیل اختلاف فقها در مورد صحت یا عدم صحت ازدواج بدون حضور ولی، شبهه ایجاد شده و همانطور که می‌دانید شبهه حد را ساقط می‌کند. حدیث دیگری نیز از رسول خدا ﷺ روایت شده است که می‌فرماید: «لَا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيِّ وَشَاهِدَيْنِ» (ترمذی، بی تا، ج ۳، ص ۴۰۷) یعنی نکاح بدون حضور ولی و دو شاهد عادل صحیح نیست.

۳) دلیل سوم این گروه بیشتر مربوط به خود زن و مشکلاتی است که ممکن است برای وی پیش بیاید. این گروه معتقدند که زن دارای حجب و حیاست و نمی‌خواهد بدون اذن ولی، در امور زندگی خود شخصاً اقدام کند. همچنین زندگی مشکلات زیادی دارد و عقد ازدواج، امر مهمی است و زن نمی‌تواند در این کار به طور شخصی تصمیم‌گیری کند. با توجه به ادله‌ای که آورده شد، این گروه از فقها بین این‌که زن باکره یا ثیبه یا صغیره و یا غیرصغیره باشد، فرقی قائل نشده‌اند و حکم به بطلان را در صورت نبود ولی به همه حالات تعمیم داده‌اند.

نظریه برگزیده در ازدواج دختر صغیره، بالغه رشیده، و زن ثیبه

از میان مجموع دلایل موافقان و مخالفان فقهای مذاهب اسلامی و حقوق موضوعه‌ای که در مورد ازدواج دختران بررسی شد، چنین به نظر می‌رسد، در صورتی که دختر صغیره بوده رشیده نباشد، ولی بر او ولایت دارد. در صورتی که وی ثیبه باشد، هیچ فردی بر او ولایت ندارد. اما در مورد دختر بالغه باکره رشیده باید گفت که در عصر حاضر با توجه به اهمیت بحث نکاح و جبران ناپذیر بودن زیان‌های ناشی از ازدواج نامناسب، مقتضای عنوان ثانویه این است که وی در امر ازدواج به خصوص برای ازدواج موقت مستقل نیست؛ بلکه او به همراه ولی خود، در این امر شریک است و نظریه تشریک ولایت در فقه امامیه به دلیل بهره‌مندی از روایات صریحه در این زمینه، بر دیگر دیدگاه‌ها ترجیح داده می‌شود؛ زیرا اصل صحت، در برابر روایات رد خواهد شد. اما احتیاط اقتضاء

می‌کند که در مقام اذن، نظر هریک از ولی و دختر در امر نکاح، مورد توجه قرارگیرد. این امر در نکاح بیشتر جنبه اخلاقی دارد تا جنبه حقوقی. فقهای معاصر نیز پیرو دیدگاه مزبور بوده و ازدواج دختر بالغه رشیده را منوط به اذن ولی و رضایت خود او دانسته‌اند. قانون‌گذار افغانستان از میان آراء فقهاء در ماده ۹۵ ق.ا.ش و قانون‌گذار ایران در ماده ۱۰۴۳ ق.م نظریه تشریک ولایت را پذیرفته است. و قول راجح از نظر نگارنده هم همین نظر است؛ زیرا با عقل و منطق بیشتر سازگار است؛ زیرا اولاً زندگی اجتماعی بر پایه مصلحت بشری بنا شده و اداره صحیح امور نیز بر اساس آن خواهد بود و عقل سلیم و تجربه بشری ثابت کرده که هیچ جامعه‌ای از رعایت احتیاط آسیب ندیده است و در این موارد خاص رعایت احتیاط ضروری است. امروزه علت‌هایی مانند افزایش سن ازدواج به خاطر ادامه تحصیل، سنگینی مخارج عروسی و جهیزیه زندگی و منزل، (مکارم شیرازی، بی تا، ص ۲۷۳) و عوامل بسیار دیگر، باعث می‌شود که دختر در انتخاب همسر عجولانه تصمیم گرفته و چه بسا به ازدواج با فردی که از نظر شرع و عرف هیچ تناسبی با وی ندارد، تن دهد که این ازدواج سبب ناراحتی خانواده و به وجود آمدن مشکلات فراوانی در جامعه می‌گردد و در نهایت ناسازگاری و اختلاف با شوهر منجر به طلاق می‌شود. بنابراین با توجه به مهم بودن مسئله نکاح، احتیاط به این است که میان نظر ولی و دختر جمع نمود. شراکت دختر و اولیای او در امر ازدواج، ضروری به نظر می‌رسد. «عربشاهی، ۱۳۹۴، ص ۱۸۸»

از سوی دیگر پذیرش این نظریه در عمل، مشکلاتی را برای خانواده‌ها به وجود می‌آورد، مخصوصاً برای دختران جوان؛ و با توجه به اصل عدم ولایت که در آن هیچ‌کس بر دیگری ولایت ندارد مگر این‌که دلیل خاصی آمده باشد و نیز با توجه به اختلاف در احادیثی که نقل شده است، می‌توان به این امر قائل گردید که دختر بالغه رشیده همانند پسر بالغ و رشید می‌تواند به طور مستقل ازدواج کرده و هیچ‌کس حق مداخله در این امر را ندارد مگر به رضایت خود دختر. البته اگر دختر بالغه رشیده، باکره باشد در امر ازدواج که بسیار مهم است و آینده زندگی ایشان را رقم می‌زند، برای موفقیت در زندگی اجازه ولی لازم و ضروری است. زیرا دختر در این مرحله از زندگی، هرآنچه که می‌بیند خوبی و زیبایی است و تمامی جنبه‌های منفی را مثبت در نظر شان جلوه می‌دهد. اینجا ولی و سرپرست دختر با توجه به این‌که سردی و گرمی زندگی را چشیده و لمس کرده است، بهتر می‌تواند همه جوانب کار را در نظر بگیرد و دختر بالغه رشیده را کمک کند تا در گرداب زندگی غرق نشود؛ زیرا ازدواج دختر با رضایت پدر نه تنها به زیان دختر نیست بلکه در کل به مصلحت دختران است. باید توجه داشت که پدر هرگز حق تحمیل ازدواج را ندارد که با اجبار کسی را به عقد کسی درآورد، و آنچه در شرع هست، این است در صورتی که دختر و پسر توافق

کامل برای ازدواج داشته باشد امضای پدر نیز شرط است و این یک شرط سلبی است نه ایجابی. البته لازم به یادآوری است که این تحقیق در صدد نیست که قدرت انتخاب را در نکاح نادیده بگیرد، بلکه برای موفق شدن در این مسئولیت باید با چشم باز عمل کرد و به انتخاب شایسته دست زد. زیرا لازمه انتخاب خوب، تسلط کامل بر شور و احساس جوانی است، چون علاقه و محبت اولیه چشم و گوش انسان را می‌بندد و عقل را به حاشیه می‌کشاند. زیرا امام علی (علیه السلام) فرموده: «حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمَى وَيُصَمِّمُ» (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۸۰؛ نوری، ۱۴۱۱، ۱۹۹۱، ج ۱، ص ۲۰۱) علاقه شدید به چیزی آدمی را کور و کر می‌کند. با توجه به آیات و روایات متعدد از پیشوایان دین، اجازه ولی نه تنها محدودیتی برای دختران نیست، بلکه لطفی از جانب خداوند متعال برای آنان است زیرا در بیشتر موارد، نظر پدر و دختر یکی می‌شود و تنها در صورت عدم توافق است که ازدواج منتفی می‌شود که در این صورت یا به صلاح دختر است یا به مصلحتش، که در صورت خلاف پدر، دختر می‌تواند با کمک بستگان و اقارب، پدر را قانع کند.

نتیجه گیری

ازدواج اجباری به عنوان یکی از اشکال خشونت خانگی، عموماً دختران و زنان را هدف قرار داده و آنان را به زور وادار به ازدواج می‌کند. حقوق بنیادین آنان در انتخاب همسر نادیده گرفته می‌شود و برای برقراری این پیوند، از انواع فشارهای جسمی و روانی استفاده می‌گردد. ازدواج اجباری سلامت روحی و روانی دختران را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تبعاتی فردی، خانوادگی و اجتماعی را در پی دارد. نظام حقوقی افغانستان ازدواج اجباری را منع کرده و قانون مدنی و قانون احوال شخصیه نیز نکاح اجباری را به تبعیت از فقه اسلامی باطل دانسته است. قانون جزا و قانون منع خشونت علیه زن، ازدواج اجباری را جرم دانسته و برای آن مجازات تعیین کرده است. ازدواج یک دختر در صورت‌های مختلف، مورد بحث واقع شد که یا بالغه است یا صغیره، اگر بالغه باشد یا باکره است یا ثبیه؛ در صغیره نیز یا باکره است یا ثبیه.

۱- در خصوص ازدواج دختر صغیره دو رأی در میان فقهای مذاهب اسلامی وجود دارد. بنابراین قول اول جمهور فقهای مذاهب اربعه و اجماع فقهای امامیه قائل به جواز ازدواج دختر صغیره می‌باشند. قول دوم رأی مخالفان ازدواج دختر صغیره است که از فقهای قدیم ابن شبرمه، ابوبکرالاصم و عثمان البتی با ازدواج دختر صغیره مخالفند و از فقهای معاصر کسانی مانند مصطفی السباعی، و ابن عثیمین، البانی و محمد الکیسی قائل به حرمت آن هستند. از فقهای امامیه ابن عقیل با ولایت جد بر دختر صغیره مخالفت کرده است.

۲- در بررسی ازدواج زن ثبیه (بیوه) میان فقهای مذاهب اسلامی، علمای حنفی، شافعی و امامیه قائل به استقلال ثبیه در امر نکاح هستند و فقهای مالکی و حنبلی ثبیه را مستقل نمی‌دانند بلکه معتقد به ولایت مشترک او با ولی هستند.

۳- اما در مورد ولایت در نکاح دختر باکره بالغه رشیده میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. نظرها و اقوال فقهای امامیه را در پنج قول می‌توان جمع بندی کرد: الف) استمرار ولایت برای پدر و جد پدری؛ ب) استقلال باکره رشیده در نکاح؛ ج) تشریک ولایت؛ د) استمرار ولایت برای پدر در نکاح دائم و استقلال دختر در نکاح منقطع؛ ه) استمرار ولایت در ازدواج منقطع و سقوط آن در ازدواج دائم. مشهور این اقوال در بین فقهای متقدم و متأخر امامیه قول به تشریک ولایت است. در فقه اهل سنت نیز دو قول مطرح است که فقهای شافعی، مالکی و حنبلی قائل به استقلال ولی در ازدواج دختر باکره رشیده است. ولی فقهای حنفی معتقد به استقلال دختر باکره در امر ازدواج هستند و کسی بر وی ولایت و حق اعتراضی ندارد البته به شرطی که هم شأن خود را انتخاب کند و به کمتر از مهرالمثل ازدواج نکند. در صورتی که با غیر هم‌کفو خود ازدواج نماید، ولی حق اعتراض را دارد و می‌تواند از حاکم حق فسخ ازدواج را بخواهد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد (بی تا)، المحلی بالآثار، ج ۹، بیروت، لبنان، دارالکتب العلمیه.
۳. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغه، ج ۲، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۴. ابن قدامه المقدسی، موفق الدین ابومحمد عبدالله بن احمد (بی تا)، المغنی لابن قدامه، ج ۶، ریاض، دارعالم الکتب.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، ج ۳، ۴، بیروت، لبنان، دارالفکر.
۶. ابن نجیم المصری، زین الدین بن ابراهیم (۱۹۹۷م، ۱۴۱۸ق)، البحر الرائق شرح کنزالدقائق، ج ۲، بیروت، دارالکتب الاسلامی.
۷. ابوزهره، محمد (بی تا)، الاحوال الشخصیه، قاهره، مصر، دارالفکر العربی.
۸. انصاری، مسعود، طاهری، محمد علی (۱۳۸۴)، دانشنامه حقوق خصوصی، ج ۱، ۳، محراب فکر.
۹. انیس ابراهیم و دیگران (۱۳۸۲)، فرهنگ المعجم الوسیط (عربی به فارسی)، ج ۱ و ۲، تهران، اسلامی.
۱۰. آموزگار، حبیب الله (۱۳۷۵-۱۳۷۴)، فرهنگ فارسی به فارسی دانش، ج ۱، صفار، زیبا.
۱۱. باریکلو، علی رضا (۱۳۸۷)، حقوق مدنی (۱) اشخاص و حمایت های حقوقی آنان، تهران، مجد.
۱۲. بصری بغدادی، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۱۹ق)، الحاوی الکبیری فقه مذهب الامام الشافعی، ج ۹، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۳. بهجت، محمد تقی (۱۳۷۷)، توضیح المسائل، قم، مکتب سماحه بهجت.
۱۴. بهوتی، منصور بن یونس ابن حسن بن إدیس (۱۴۲۰ق)، کشاف القناع عن متن الاقناع، ج ۳ و ۲، بیروت، دارالفکر.
۱۵. بیهقی، ابوبکراحمد بن علی (بی تا)، السنن الکبری، ج ۷، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۶. پیام، علی (۱۳۸۱)، سنت های عرفی ازدواج در افغانستان با نگاهی به فقه، کمسیون حقوق بشر افغانستان.

۱۷. ترمذی، محمد بن عیسی بن سوره (بی تا)، سنن الترمذی، ج ۳، بی جا.
۱۸. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۷)، تأثیر اراده در حقوق مدنی، تهران، گنج دانش.
۱۹. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۸)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۳، تهران، کتابخانه گنج دانش.
۲۰. حرعاملی، محمد بن حسن (۱۳۸۶ق)، وسائل الشیعه، ج ۱۴، تهران، مکتبه الاسلامیه.
۲۱. حسینی، سید محمد (بهار و تابستان ۱۳۹۲)، ش ۳، «بررسی تطبیقی نکاح قبل از سن ازدواج در فقه و حقوق موضوعه افغانستان»، دوفصلنامه گفتمان حقوق.
۲۲. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (بی تا)، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، ج ۲، مشهد، مؤسسه آل بیت.
۲۳. خطیب الشربینی، شمس الدین محمد بن محمد (۱۹۹۴م، ۱۴۱۵ق)، مغنی المحتاج الی معرفه معانی الفاظ المنهاج، ج ۳، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۴. خویی، ابوالقاسم (۱۹۹۲م، ۱۴۱۲ق)، مصباح الفقاهه فی المعاملات، ج ۲، بیروت، دارالهادی.
۲۵. داعی الاسلام، محمد علی (۱۳۶۳)، فرهنگ نظام، ج ۳، تهران، دانش.
۲۶. دژکام، محمد رضا (۱۳۸۲)، روان شناسی ازدواج (اسراری در مورد ازدواج که دختران و پسران جوان باید بدانند)، تهران، دژ.
۲۷. دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی (۱۳۹۱)، زن و خانواده در افق وحی، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
۲۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامه دهخدا، ج ۲، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۲۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دمشق، دارالقلم.
۳۰. خمینی، روح الله (۱۴۲۱ق)، تحریر الوسیله، قم، مرکز فقه الائمه الاطهار.
۳۱. _____ (۱۳۹۵)، مباحث حقوقی تحریر الوسیله، مترجم: سید محمد موسوی بجنوردی، سید عباس حسینی نیک، کتاب النکاح، تهران، مجد.
۳۲. زحیلی، وهبه (۱۳۷۹)، فقه خانواده در جهان معاصر، ترجمه، سلیمی، عبدالعزیز، تهران، احسان.

۳۳. زلمی، مصطفی ابراهیم (۱۳۹۵)، احکام ازدواج و طلاق در فقه اسلامی تطبیقی، تهران، احسان.
۳۴. زیدان، عبدالکریم (۱۴۱۷ق)، المفصل فی الاحکام المرأه و بیت المسلم فی الشریعه الاسلامیه، ج ۶، بیروت، مؤسسه الرساله.
۳۵. سبحانی، جعفر (۱۴۱۶ق)، نظام النکاح فی الشریعه الاسلامیه، ج ۱، قم، مؤسسه امام صادق.
۳۶. سرخسی، ابوبکر محمد بن ابی سهل (۱۴۱۴ق)، المبسوط، ج ۴، بیروت، دارالمعرفه.
۳۷. سیستانی، سیدعلی (۱۳۸۷)، توضیح المسائل، قم، عالم افروز.
۳۸. شافعی، محمد بن ادريس (۱۹۸۳م، ۱۴۰۳ق)، الام، ج ۶، ۵، بیروت، دارالفکر.
۳۹. شعرانی، ابوالحسن (بی تا)، ترجمه و شرح تبصره المتعلمین فی احکام الدین، جامع فقه اهل بیت، بی جا.
۴۰. شمیم، علی اصغر (۱۳۷۹)، فرهنگ شمیم، تهران، مؤسسه انتشارات مدبر.
۴۱. شورای جهانی هزاره (۱۴ حمل ۱۳۹۵)، سلطنت ابدالی، آغاز عصر تاریکی زنان افغان.
۴۲. شهید ثانی، زین الدین العاملی (۱۴۱۳ق)، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الاسلام، ج ۷، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۴۳. _____ (بی تا)، الروضه اللبیه فی شرح اللمعه الدمشقیه (شرح لمعه) ج ۴ و ۷، قم، منشورات جامعه النجف.
۴۴. صدری افشار، غلام حسین، حکمی، نسرین، حکمی، نسترن (۱۳۷۷)، فرهنگ فارسی امروز، تهران، مؤسسه نشر کلمه، چاپ آرین.
۴۵. ضمیری، محمد رضا (تابستان ۱۳۸۲)، «دختران و ازدواج تحمیلی»، مجله کتاب زنان، ش ۲۴، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۴۶. طباطبایی حکیم، محسن (۱۴۰۴ق)، مستمسک العروه الوثقی، ج ۱۴، قم، مکتب المرعشی النجفی.
۴۷. طباطبایی یزدی، محمد کاظم (۱۴۱۹ق)، العروه الوثقی، ج ۵، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۸. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن (۱۴۰۱ق)، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، ج ۴ و ۷، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۹. _____ (۱۴۱۷ق)، الخلاف، ج ۷، ۴، ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۵۰. عبدالله، نظام الدین (۱۳۸۷)، قواعد عمومی عقود، کابل، سعید.

۵۱. عثیمین، محمد بن صالح بن محمد (۱۴۲۸-۱۴۲۲ق)، الشرح الممتع علی زاد المستقنع، ج ۱۲، بی جا، دارابن الجوزی.
۵۲. عربشاهی، محمد (۱۳۹۴)، معیار هم کفو بودن زوجین ازدیدگاه مذاهب خمسّه و حقوق ایران، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
۵۳. عک، خالد عبدالرحمن (۱۳۸۲)، آداب زندگی زناشویی درپرتو قرآن و سنت، مترجم، سعیدی، محمد صالح، سنندج.
۵۴. عمید، حسن (۱۳۷۱)، فرهنگ عمید، تهران، ج ۲، سپهر، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۵۵. کاسانی، علاء الدین ابوبکر بن مسعود بن احمد (بی تا)، بدائع الصنایع فی ترتیب الشرایع، ج ۲، بیروت، دارالفکر.
۵۶. کاشانی فیض، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۸۷)، الرسائل الفقهیه، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری.
۵۷. کیسی، احمد (۲۰۰۳م)، فلسفه نظام الاسره فی الاسلام، بی جا، دارالکتب الجامعی.
۵۸. کرکی، علی بن الحسین (۱۴۱۵ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۱۲، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۵۹. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۳۷۵)، الفروع من الکافی، ج ۵، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۶۰. لنگرانی، محمد فاضل (۱۴۲۱ق)، تفصیل الشریعه، قم، مرکزفقه الائمه الاطهار.
۶۱. محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۹۵)، بررسی فقهی حقوق خانواده نکاح و انحلال آن، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
۶۲. محمود طهماز، عبدالحمید (۱۳۷۹)، بازنگری جدید فقه حنفی بر مبنای مذهب امام ابوحنیفه، ج ۲، بی جا.
۶۳. مرتضی انصاری، علی بن حسین (۱۴۱۵ق)، کتاب النکاح، قم، باقری.
۶۴. مصلحتی، حسین (۱۳۷۹)، ازدواج و ازدواج درمانی، تهران، البرز.
۶۵. مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۱ق)، الفقه علی المذاهب الخمسه، ج ۲، بیروت، دارالجواد.
۶۶. مفید، محمد بن محمد بن نعمان العکبری البغدادی (۱۴۱۴ق)، تصحیح الاعتقادات، ج ۱، بیروت، لبنان، دارالمفید.
۶۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ق)، انوارالفقاهه (کتاب النکاح)، ج ۱، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب.

۶۸. مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی (۱۳۸۲)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، ج ۱، بی جا.

۶۹. نجفی، محمدحسن (۱۹۸۱م)، جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۱۰، ۲۹، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۷۰. نیسابوری، ابوحنسین بن مسلم بن حجاج (بی تا)، صحیح مسلم، ج ۹، بیروت دارالفکر.

۷۱. واسطی، زبیدی، حنفی (۱۴۱۴ق)، محب الدین، حسینی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهرالقاموس، ج ۱۰، بیروت، لبنان، دارالفکر.